

پیش‌خوانی

نگاهی به کتاب «نگرشی بر وضعیت بهداشت، درمان و تغذیه در زندان‌های رژیم پهلوی»

«شکنجه» در قالب درمان!

■ **شاهد توحیدی**



بازخوانی شرایط بهداشتی سیاهچال‌های رژیم پهلوی، در زمره رهیافت‌های موجود به شناخت نحوه رفتار سیستم امنیتی این رژیم می‌انجامد.منابع موجود در این باره نیز، علاوه بر اسناد ساواک، خاطرات

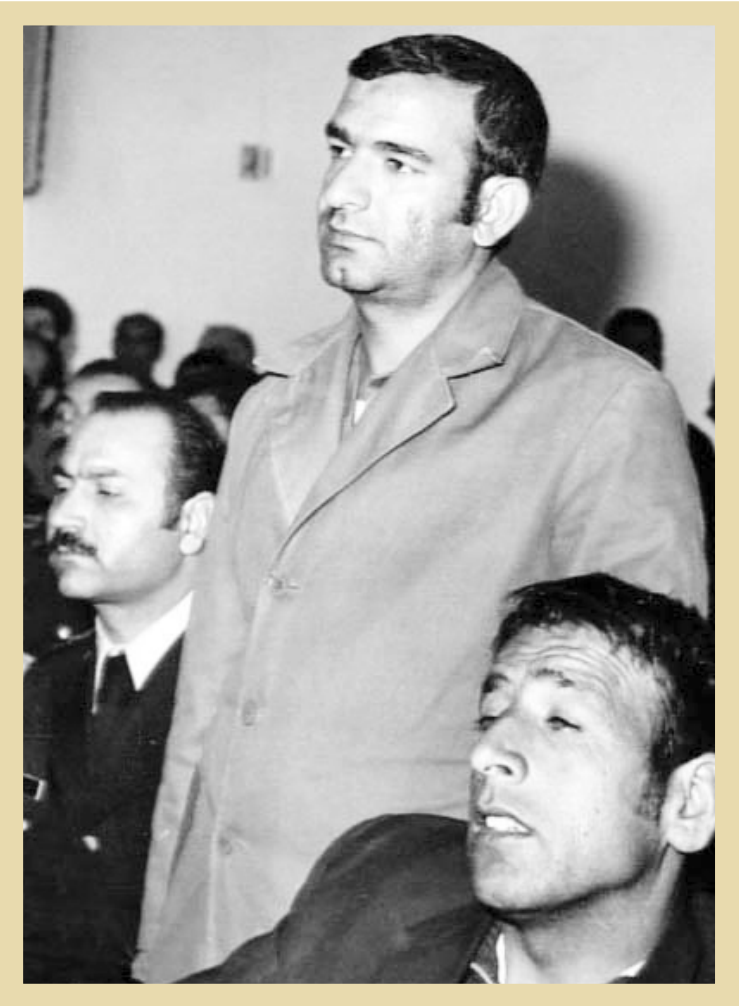
زندانیانی است که مدتی در این زندان‌ها، به‌ویژه کمیته مشترک ضدخرابکاری ساواک به سر برده‌اند. اخیراً انتشارات موزه عبرت ایران در این زمینه به انتشار اثری دست زده که توسط عباس کرمانی تدوین یافته‌است. وی در دیباچه خود بر این پژوهش آورده است:

«در این زمینه عمده منابع کتاب‌های تدوین شده با عنوان خاطرات زندانیان بود، ولی برای تکمیل مطالب با چند تن از زندانیان آن زمان نیز مصاحبه‌ای صورت گرفت، با توجه به مطالعات و تحقیقاتی که صورت پذیرفت بایستی اذعان کرد بحث درباره زندان، زندانیان و بازداشتگاه‌ها در رژیم گذشته و کم و کیف وضعیت آنها به علت شرایط و اوضاع و احوال حاکم بر آن زمان از جمله مباحثی است که هر چه کتب تدوین شده مطالعه یا سخن افرادی که آن شرایط را لمس کرده و در زندان بودند شنیده شود یا قلم‌هایی تهیه شده ملاحظه شود باز امکان درک و حتی تصور اندکی از آن حالات، سختی‌ها، الام و نگرانی‌ها میسر نمی‌شود. گویی همه‌چیز و همه‌کس دست به دست هم داده و با هم هماهنگ شده‌اند تا بر سختی این شرایط برای زندانیان بیفزایند. طبیعی است از زندانیان، نگهبان، بازجو و شکنجه‌گر توقع رأفت و ملایمت نبود، اما از پزشک که پس از اخذ مدرک پزشکی و قبل از شروع کار قسم یاد می‌کند تا در درمان بیماران با هر مرام و مسلکی بکوشد و نهایت سعی خود را در معالجه آنها به کار ببندد،



اعضای آکمیته مشترک ضد خرابکاری ساواک

توقع کار حرفه‌ای و تخصصی می‌رفت، اما پزشک هم در زندان به کمک بازجو و شکنجه‌گر می‌آمد. طوری که زندانی را پس از شکنجه‌های طاقت‌فرسا بی‌حال و بی‌هوش نزد پزشک می‌بردند و پزشک بر معاینات خود مشخص می‌کرد این بی‌هوشی طبیعی است یا اینکه زندانی خودش را به نمازش زده و بی‌حالی و بی‌هوشی‌اش صوری است. در این صورت شکنجه‌گران و بازجوها مجدداً به شکنجه و بازجویی ادامه می‌دادند. لذا این تعارف و نوشته‌ها به هیچ وجه نمی‌توانند بیانگر سختی‌های آن شرایط باشند و دقیقاً مصداق مثل معروف شنیدن کی بود مانند دیدن است. به همین دلیل توصیه حقیر به خوانندگان گرامی این است که برای یک بار هم که شده است از موزه عبرت بازدید کنند تا ضمن مشاهده فضا از توضیحاتی که راهنمایان (کسانی که در همان جز زندانی بودند) استفاده کنند. اکنون که به بحث شکنجه به میان آمد بایستی این مطلب را بیان کرد که در مطالعات انجام گرفته بالاخص مربوط به حوزه‌های بهداشت و درمان عمده مطالب و موضوعات از تباط تنگاتنگی با شکنجه داشت و قرین هم بودند که می‌بایست ذکر می‌شد، اما به علت اینکه اولاً محور تحقیق بهداشت، درمان و تغذیه بوده و ثانیاً درباره شکنجه مطالب فراوانی تهیه و تدوین شده است و علاقه‌مندان امکان رجوع و استفاده از آنها را به‌راحتی دارند از ذکر آنها خودداری شده‌است. به‌جزرت می‌توان گفت تلاش و مجاهدتهای که این عزیزان در آن ایام خفقان و طاقت‌وک کورسویی از روشنایی و انقلاب و تشکیل نظام جمهوری اسلامی نبود و حتی در ذهن بسیاری از افراد تجسم آن نیز مشکل می‌نمود قابل مقایسه با مجاهدات زمان انقلاب، جنگ تحمیلی و پس از آن نیست. به هر حال بایستی سخن را کوتاه کرد و به مصداق آماده شده بپردازد. قابل ذکر اینکه مطالب این نوشتار در سه بخش با عنوان‌های بهداشت، درمان و تغذیه به صورت مجزا آورده شده‌است. البته جداسازی این مطالب کمی مشکل بود، چون برخی از مطالب مربوط به عنوان یا هر سه عنوان می‌شد، ولی به خاطر دسته‌بندی و سهولت در مطالعه خوانندگان محترم این کار انجام شد.»



مهدی هاشمی معذور در دادگاه ترور آیت‌الله سیدابوالحسن شمس آبادی

مهدی هاشمی در اعترافات خود به طور کلی انگیزه‌های خشونت در بین گروه خود را چنین تشریح می‌کند:

«**۱– تکیه‌گاه استدلال حکم شرعی ظواهر آیات و روایات**– ۲- **مبتنی ساختن سازمان مبارزات بر اصولی که خشونت لازمه آن است، مقوله نفسانی با ریشه فکری**؛ ۳- **اصل شدن احساسات در مقابل تعقل و اندیشه مقوله نفسانی**؛ ۴- **توسعه بخشیدن به قلمرو نفوذ و حاکمیت، و تحکیم آن در منطقه، بعد از انقلاب نیز از انگیزه‌های فوق وجود داشته با تفاوت‌هایی مانند: بر خورداری از تکیه‌گاه‌های مشروع تر…»**

مروری بر تورهای موفق و ناموفق «هدفی‌ها» به‌مثابه برون‌دادهای عملی یک التقاط

در سودای کشتار اعضای شورای علمای اصفهان

■ **احمد رضا صدری**
سالروز آغاز پیگیری پرونده مهدی هاشمی معذور، فرصتی برای بازخوانی آغاز و پایان گروه انحرافی است. این خوانش یه ما کمک می‌کند که نشانه‌های گروه‌های اینگونه را بیشتر بشناسیم و علائم آن را به خاطر بسپاریم. مقالی که پیش روی داد، بد، با این هدف به نگارش در آمده است. امید آنکه مقبول آید.

■ «کتابخانه سیاسی»، آموزشگاه افکار مهدی هاشمی

برداشتی که مهدی هاشمی و همفکرانش از ایدئولوژی اسلامی و تشیع داشتند، جز به خشونت و برخورد حذفی منتهی نمی‌شد. برداشت‌های یکسویه آنان از مفاهیمی چون شهادت، جنگ، انقلاب و… باعث می‌شد که تنها راه پیروزی خود را در اعمال خشونت ببینند. مهدی هاشمی حتی گمان می‌برد می‌تواند نگرش و تلقی خشونت‌بار خود را از اسلام در حوزه‌های علمیه رواج دهد. وی قصد داشت با کمک «کتابخانه سیاسی»، کلاس‌های تخصصی و همکاری همفکران خود، خشونت را به طلبه‌های غیرایرانی و طلبه‌های مدارس تحت نظر آقای منتظری منتقل کند. مهدی هاشمی درباره صدور فرمان قتل‌ها و عدم رعایت ملاک‌های شرعی، به برداشت‌های سطحی‌اش از آیات و روایات اشاره می‌کند و می‌گوید: «مبنا و ملاکمان برای نهی از منکرهای اجتماعی و تحلیل این واجب اسلامی، نهی‌ از منکر – رساله علمیه نبود، بلکه مستقیم به خود آیات و روایات مراجعه می‌کردیم و به طور سطحی و فشری یک برداشتی از مثلاً فلان آیه یا فلان روایت داشتیم، منتها همین برداشت فشری را خیلی مفصل رویش تحلیل می‌کردیم و به خشونت منتهی می‌شد.»

■ خشونت‌ورزی با جاشنی منافع ملی!

البته این روش باند مهدی هاشمی در برخورد با مفاسد(به قول خودشان) تنها بر علل اعتقادی استوار نبود و عوامل دیگری از جمله قدرت‌طلبی و مطامع مادی نیز ضمیمه آن بود. در همین مورد اخیر گزارش‌های زیادی از ساواک درباره اخاذی افراد گروه «هدفی‌ها» وجود دارد. در محاکمه متهمین قتل مرحوم ششمس آبادی، با توجه به صور تجلسه مورخ ۱۳۵۵/۳/۹ از صفحه ۸۳۰ پرونده بررسی متهمین، مسئله مادی یکی از انگیزه‌های قتل مرحوم صفرزاده است. یکی از متهمین در پاسخ به سؤال بازپرس، دایر به اینگونه انگیزه و علت قتل شیخ قنبر علی‌چو بوده، چنین جواب داد: «شیخ قنبر را محمود ایمانیان ۲۰ هزار تومان به من داد و گفت این کار را بکن، یعنی وسیله و ماشین می‌خواهی تهیه کن و با آن کار کن. من فکر کردم چون دیده وضع خوب نیست این پول را به اینگونه انگیزه و علت قتل شیخ قنبر علی‌چو بدهم، و هر چقدر می‌توانم به سؤال بازپرس، دایر به روحی گفتم که ایمانیان ۲۰ هزار تومان به من داده‌ایین کار را بکنیم، یک‌بار هم احمد شفیخ‌زاده یک کیلو عسل برای من آورد و گفت ایمانیان به من داد. ایمانیان می‌گفت شیخ قنبر علی‌ختکار است و

در حالی که در کنار دیگر اعضای خانواده خود استراحت می‌کرد، با دشسته مهاجمان به طرز فجیعی کشته شد.

۲- رمضان مهدیزاده: از اهالی منطقه قهدریجان و نگهبان موتور آب مزرعه بود که البته مدتی با گروه مهدی هاشمی همکاری داشت و پس از مدتی به دلایلی از آنها جدا شد و از تباط خود را از آنها برید. روزنامه کیهان مورخ ۱۳۵۵/۳/۸ درباره قتل این فرد و از تباط بسا باند مهدی هاشمی(هدفی‌ها) چنین می‌نویسد: «در جریان تحقیقات تازه‌ای که از افراد گروه هدفی‌های قهدریجان و عاملان ششش قتل در اصفهان به عمل آمد، فاش شد رمضان مهدیزاده موتورچی قهدریجان نیز سابقاً ادامه همکاری با این گروه و داد‌گاه خصوصی هدفی‌ها، به اعدام محکوم شده‌است… رمضان مهدیزاده، یک سال در جلسات بحث و انتقاد هدفی‌ها شرکت می‌کرد، اما هنگامی که متوجه شد نیت آنان تخطئه قیام امام حسین(ع) است با آنان به مخالفت برخاست و دیگر در جلسات آنان شرکت نکرد. هدفی‌ها به همین دلیل در یک دادگاه خصوصی مهدیزاده را به اعدام محکوم و حکم اعدام را به وسیله چند تن از همکاران خود اجرا کردند. اعضای گروه هدفی‌ها قبلاً اعلام کرده بودند که مهدیزاده را به خاطر اعمال منافعی عفت کشته‌اند.»

رمضان مهدیزاده به ادعای باند مهدی هاشمی، به علت از تباطات نامشروع از طرف این باند تحت تعقیب قرار می‌گیرد و غیابا به اعدام محکوم شده و نیمه‌شب با حمله به محل کار او، با وارد کردن ۲۷ ضربه کارد و قمه او را به قتل می‌رسانند.

۳- حجت‌الاسلام قنبرعلی صفرزاده: از مخالفین باند مهدی هاشمی در قهدریجان بود. وی که از روحانیون بومی منطقه و از مرتبطین آیت‌الله شمس آبادی و مقسم شهریه ایشان بود، به منظور مقابله فرهنگی با القانات مهدی هاشمی به دعوت از آیت‌الله شمس آبادی اقدام نمود. ایشان نیز دو بار به منطقه قهدریجان سفر کرد و در آن جا طی سخنانی بیان کرد: از آنجا که پرداخت شهریه به طلاب و روحانیون با هدف تبلیغ و ترویج دین مبین اسلام صورت می‌گیرد، بهترمند شدن مهدی هاشمی از شهریه غیرمجاز است و دستور قطع شهریه وی را نیز صادر نمود. راز قتل وی پس از ماجرای قتل محروم شمس آبادی و دستگیری اعضای باند مهدی هاشمی آشکار شد. حسین مرادی، یکی از قاتلین مرحوم صفرزاده، پس از دستگیری در سال ۱۳۵۵ در اعترافات خود چگونگی این قتل را چنین تشریح می‌کند: «طرح کار را خود من با عباسعلی ارجمینی ا بررسی کردم و دو مرتبه به شهر آمدیم که او(اشیخ قنبرعلی صفرزاده) را سوار کنیم و در بین راه خفه کنیم که پیدایش نکردیم تا اینکه یک روز دیگر آمدیم در خیابان شاهپور اصفهان، جوشنا او را دیدیم که می‌خواست به قهدریجان برود. من به او تعارف کردم که سوار شوم که به قهدریجان برویم، او سوار شد و در بین من و عباسعلی رحیمی نشست. بعد به نجف‌آباد رفتیم و بعد از راه قدیمی نجف‌آباد به قهدریجان آمدیم. در بین راه، من طنابیی که داخل ماشین داشتم به گردن او انداختم و یک سر آن را هم عباسعلی رحیمی گرفت و کشیدیم تا خفه شد. بعد جبیب او را بررسی کردیم، حدود یک‌هزار و یکصد تومان پول در جیبش بود که برداشتم و با نفوذی تقسیم کردیم. بعد او را داخل یک چاه قنات آب مترو که انداختیم و به قهدریجان رفتیم.»

۴- آیت‌الله سیدابوالحسن موسوی شمس آبادی:او نماد رهبری جنبه مخالف بود. نیز توسط اعضای باند مهدی هاشمی ربوده شد و به قتل رسید. ۵- سید اسماعیل حسینی: از وعاط نجف‌آباد و از مبلغین و مروجین امام خمینی(ره) و نهضت روحانیت بود. وی پس از تألیف کتاب شهید جاوید و تقریظ آقای منتظری بر آن، به مخالفت با آن برخاست. سید اسماعیل حسینی در تاریخ ۱۳۵۵/۳/۵ پس از ضرب و شتم توسط عده‌ای ناشناس در نجف‌آباد، به بستر بیماری افتاد و پس از مدتی در گذشت. فرزند ایشان در مصاحبه‌ای در همان زمان با روزنامه اطلاعات درباره پیانه قاتلین برای قتل پدر خود چنین گفت: «شهود حمله ضاربین به پدرم در آن زمان می‌باشند: شاربین نقابدار ضمن وارد کردن ضربه به پدرم گفته‌اند ادعا می‌کردند ایهای مخالفت با شهید جاوید جز مرگ نیست.»

۶- مهدی نوروزی: وی از بستگان یکی از مریدان آیت‌الله ششمس آبادی بود که در روستای «کشه» نظرز، مسجدی ساخته به

تبع آیت‌الله ششمس آبادی تبلیغ می‌کرد. وی در تاریخ ۱۳۵۵/۱۲/۱۳ ابتدا ربوده شد و سپس در کوه‌های اطراف روستا به قتل رسید. با توجه به دودستگی‌های شدید مذهبی در آن منطقه، این احتمال وجود داشت که گروه «هدفی‌های» قهدریجان(باند مهدی هاشمی) او را ربوده و به قتل رسانده باشند. روزنامه کیهان در آن زمان این قتل را به «هدفی‌ها» نسبت داد و عنوان کرد که تحقیقات از اعضای این گروه آغاز خواهد شد. ۷- محسن موسوی: شاید از جمله ذمئنه‌تارترین قتل‌های منسوب به این گروه، قتل محسن موسوی فرزند شش‌ساله حجت‌الاسلام حاج سیدتقی موسوی بیدآبادی، امام جماعت مسجد سید اصفهان باشد. بنا به شهادت پدرش، او به دست گروه «هدفی‌ها» به قتل رسید. اندکی بعد از این واقعه، زمانی که شخصی با تلفن حجت‌الاسلام شفتی را تهدید به مرگ کرده بود، قتل آیت‌الله ششمس آبادی و پسر موسوی

بیدآبادی را از اقدامات گروه خود شمرد.

■ برخی تهدیدشدگان هدفی‌ها

افرادى نیز بودند که تهدید به مرگ شده و حتی اقداماتی برای کشتن آنها توسط گروه هدفی‌ها انجام گرفت که البته ناموفق بود. حجت‌الاسلام شفتی ازجمله این افراد بود که چندین بار تلفتی به مرگ تهدید شد و شخص تلفن‌کننده کشتن وی را ادامه قتل آیت‌الله ششمس آبادی عنوان کرد.

دومین مورد از این دست، حجت‌الاسلام شیخ‌ابراهیم توسلی بود که چندین بار توسط گروه هدفی‌ها به مرگ تهدید شد. علت این امر سخنرانی‌های او در حسینیه اعظم نجف‌آباد در درباره کتاب شهید جاوید بود. ایشان در مصاحبه‌ای با روزنامه اطلاعات در آن زمان در این باره گفت: «چندین بار مورد تهدید اعضای هدفی‌ها واقع شده‌ام. حدود پنج‌سال قبل مرحوم سید اسماعیل حسینی از من دعوت کرد که در حسینیه اعظم شهر نجف‌آباد سخنرانی کنم، لیکن پس از اتمام اولین جلسه سخنرانی‌ام، مردی هنگام عبور سسر راهم را گرفت و گفت: بالای منبر و حین سخنرانی نباید در باب کتاب شهید جاوید سخنمی‌بگوی و گرنه تو را می‌کشیم یا بلایی سمرت می‌آوریم که از عمل خود تا ابد نام و پیشمان باشی.» هدفی‌ها در مرحله بعد تهدیدات خود را عملی کرده و برای ترساندن وی، دوابر اتومبیل و یکبار منزلش را به آتش کشیدند و او را مجبور به خانه‌نشینی کردند.

نعمت‌الله جوانمردی نیز یکی دیگر از افرادی بود که مورد سوءقصد این گروه واقع شد. وی در منطقه قهدریجان در صف مخالفان گروه مهدی هاشمی قرار داشت و پس از چندین بار تعقیب و گریز سرانجام در یک حمله با چاقو مجروح شد؛ البته وی با انتقال به بیمارستان، از مرگ نجات یافت؛ ولی یک طرف بدن وی فلج شد.محمدعلی حمزه‌زاده «افراد شرکت‌کننده در این ترور- در اعترافش می‌نویسد: «بعد از چند روز عبدالله جوانمردی گفت: «تو و مشهدی بروید حاج نعمت‌الله جوانمردی را بزیند و بکشید و یک چاقو به ما داد و ما جوانمردی را چندین بار تعقیب کردیم تا اینکه یک روز نزدیک غروب از باغی خارج شد و من به اتفاق مشهدی به او حمله‌ور شدیم و چندین ضربه به او زدیم تا اینکه یک پیچه از منزل خارج شد و ما هم فرار کردیم.»

خانم جمالی‌نیز از دیگر اهداف گروه مهدی هاشمی برای ترور بود، وی به خاطر مسائل اخلاقی تحت تعقیب هدفی‌ها قرار گرفت، اما آنها نتوانستند کاری انجام دهند.

■ برنامه‌ریزی برای ترور آیت‌الله العظمی گلپایگانی

اقدامات دیگری نیز برای ترور بعضی از افراد پیش‌بینی می‌شد که البته هر کدام به دلایلی انجام نشد. از جمله افرادی که در آن زمان مطرح شد و در رأس لیست ترور این باند قرار گرفت، مرحوم حضرت آیت‌الله العظمی حاج سید محمدرضا گلپایگانی بود که دوستان مهدی هاشمی در این باره اعترافات متعددی کردند. قربانعلی حمزه‌زاده، از اعضای گروه، پس از دستگیری در تاریخ ۱۳۵۵/۳/۱۲ ضمن بازجویی خود می‌گوید: «بعد از شمس آبادی نوبت آیت‌الله گلپایگانی بود که در قم بود و چون دستگیر شدم، قتل آقای گلپایگانی را که بعد از قتل آقای شمس آبادی بود، موفق نشدم!»

روزنامه کیهان در ۳ اسفند ۱۳۵۵ تحت عنوان «نوشته ترور آیت‌الله گلپایگانی می‌نویسد: «در

کیفر خواست دادستان به نکت مهمی از جمله

نوشته ترور آیت‌الله گلپایگانی اشاره شده است. در این باره چند تن از متهمان اعتراف کرده‌اند که

اعضای جوخه‌اعدام بیرون گروه قصد داشتند پس از قتل آیت‌الله شمس آبادی به قم بروند و عده‌ای از علمای تراز اول ازجمله آیت‌الله گلپایگانی را ترور کنند، اما چون دستگیر شدند موفق به انجام

طرح خود نشدند.»

انحراف فکری باند مهدی هاشمی و روند جدایی از علما و مراجعه آنها را به درجه‌ای از تضاد با روحانیت رساند که مهدی هاشمی طرح ترور تعداد زیادی از علمای اصفهان را که در شورای علمی جمع بودند، مطرح کرد. منتها پس از اینکه حوادث بعد از قتل آیت‌الله ششمس آبادی پیش اسناد و اعترافات مهدی هاشمی مطلب فوق به‌خوبی نمایان است. در سندی از پرونده مهدی هاشمی در آرشیو اسناد مرکز اسناد انقلاب اسلامی می‌خوانیم: «طرحی در ذهن خود من بود برای این کار؛ طرح یک تعدادی از علمای اصفهان، یعنی همان به‌اصلاح شورای علمی که در اصفهان بود، روی آنها ما طرح و نقشه داشتیم و به آقای جعفرزاده هم اتفاقاً گفته بودم که طرح این است و این کار را می‌خواهیم بکنیم، منتها بعد از اینکه با مخالفت آقای جعفرزاده و… اما مجاری قتل آشمس آبادی مواجه شدیم و آن مسئله پیش آمد ما دیگر عملاً کاری نکردیم.»

علاوه بر روحانیون، باند منحرف مهدی هاشمی با هر شخص و مانعی در سر راه خود به‌شدت برخورد می‌کرد. بدیهی بود که اولین اقدام، پاکسازی منطقه قهدریجان(حوزه نفوذ گروه) باشد؛ مهدی هاشمی در این باره در اعترافات خود می‌گوید: «یک‌سری قتل‌هایی که صورت نگرفته و در ذهنمان بود، توی قهدریجان، با مراجعه به دو، سه نفر از همان کسانی که مخالفان قدیم و جدیدمان بودند؛ یکی حسین مادیان بود که رویش تصمیم داشتیم و همین امیر حمزه و اینها تعقیب می‌کردند یک مدتی، موفق نشدند و ترور انجام نگرفت.»